

## آندره مالرو

آندره مالرو نویسنده اجتماعی بزرگ معاصر چندروز پیش بکشور  
ما آمده بود. روزنامه هادر باره او و هنرش چیزی نوشتند و کسی نیز از شخصیت  
او سخن نگفت ...

اینک آقای علی اکبر کسمانی با ترجمه دقیق از منابع بیگانه «مالرو»  
را معرفی میکنند.

### « اندیشه و هنر »

در میان نویسندگان جهان معاصر کمتر نویسنده‌ای بر من خوریم که مانند «آندره  
مالرو» نماینده و مظهری از روح عصر حاضر باشد. «آندره مالرو» از این حیث و از جهت تاثیر  
هنرش در طرز فکر جوانان این محل، تا از آزادی یا «آندره زید» برابر است. منتها  
هر یک از این دو نویسنده از حیث مسأله‌ای که طرح کرده و در حل آن کوشیده‌اند از دیگری  
متمايز است. هنر «آندره زید» تقریباً محدود به مسأله حس است که بنظر او عمده مشکلات  
است. در حالیکه «مالرو» شخصیت انسانی را بطور کامل و با تمام غم‌انگیزش مطرح  
می‌کند و میکوشد تا وضع آنرا در این عصر روشن سازد.  
«آندره مالرو» از آغاز زندگی ادیبی نویسنده‌ای اجتناب نمی‌نمود و هیچگاه نتوانسته  
است تصور کند که چگونه نویسنده متفکری می‌تواند از کوشش برای حل مشکلات جامعه  
خود دور باشد و وضع روشی در برابر آن اتخاذ نکند. مالرو به همین دلیل دشمن نویسندگان  
و هنرمندانی است که از آئین «هنر برای هنر» پیروی می‌کنند و در (برج عاج) کوشه  
عزت می‌گیرند و نتایج و مسائل که در پیرامونش است توجهی ندارند و بعضی از ایشان درین  
روش چنان افراط می‌کنند که کوچکترین تماس با حقایق تلخ و غم‌انگیز زندگی را محال  
«زیبائی» هنر خود می‌شمارند!

«آندره مالرو» برای خدمت در راه جامعه بشری تنها قلم خود را بکار نبرده بلکه  
هر گاه فرصتی پیش آمده با ساز و برگ یکسری بازی و با سلاح آتشین در راهی که بحقیقت آن ایمان  
داشته قدم برداشته است.

وقتی قیام آزادخواهانه مردم چین بعد از جنگ بزرگ اول صورت گرفت آندره مالرو  
که در آن روز کار بسیار جوان بود آهنگ چین کرد و با سپاه وطنخواهانان که در راه آمده‌آ

خود من جنگیدند و او نیز با آن ایده آل موافق بود همراه شد.

در سال ۱۹۳۶ که جنگ داخلی اسپانیا در گرفت « آندره مالرو » با اندیاز سفر کرد و بعنوان يك خلبان در سپاه جمهوری جوان و در آسمان مادرید هنگام محاصره آن جنگید.

در سال ۱۹۴۰ همینکه فرانسه بزانو نشست « آندره مالرو » باردیگر وارد عرصه کارزار گشت. « مالرو » بعکس بسیاری از متفکرین و هنرمندان معاصر نخواست که در آن گیرودار و در آن مصیبتی که کشورش گرفتار شده بود فراسعرا ترك گوید. او بدستش مقاومت گنندگان سری بیوست و با اشغالگران مبارزه کرد و با وجود زدن گوی خطرناک و نا آرام و در همان گیرودار جنگ و گریز « مالرو » قلم خود را نیز فراموش نکرد و بنوشتن داستان بزرگ و مفصلی در سه جلد به عنوان « پیکار با فرشته » (۱) پرداخت که جلد اول آن « درختان گردوی آلتسبورگ » (۲) بسال ۱۹۴۳ هنگامیکه آتش جنگ شعله ور بود در سوئیس منتشر شد.



نخستین اثر ادبی « آندره مالرو » کتاب کوچکی بود بعنوان « قریب غرب » (۳) این کتاب مجموعه نامه هائ است که نویسنده در طی آنها ضمن غریب و شرق را با هم مقایسه کرده است. خواننده هنگام مطالعه این کتاب تأمل و تأملی نویسنده را از تمدن غرب احساس می کند.

این کتاب بزودی نویسنده اش را مورد توجه قرار داد. ناقدان ادب جنبه های نازده طرز تفکر او و بعنوان طغی که در سینه او موج میزد و شیوه ادبی تازه ای را با الهام میبرد پس بردند.

در سال ۱۹۲۸ دومین کتاب « آندره مالرو » فانتازمان (۴) منتشر شد. این کتاب برهنگام شبیه تراست ناپداستان.

در سال ۱۹۳۱ کتاب سوم او « راه پادشاهی » (۵) و در سال ۱۹۳۳ داستان معروف او « طبیعت انسانی » یا « مقام انسانی » (۶) که جایزه گنکور هم سال را برود و شهرت جهانی یافت منتشر گردید.

(۱) La Lutte avec L'ange

(۲) Les noyers de L'altenburg

(۳) La Tentation de L'occident

(۴) Los conquérants

(۵) La voie royale

(۶) La condition humaine

طرز تفکر « مالرو » که بر تمام آثار او حکم فرماست از همان تاریخ انتشار دومین کتابش « فاتحان » هویدا گردید و آننگاه در کتاب « طبیعت انسانی » با وضوح و وضوح و روشنی خود رسید. این دو داستان کاروسنک تازه در ادبیات غرب پدید آورد زیرا هیچ سابقه نداشت که با فن داستان نویسی مشکلات تمدن غرب بطریقی که « مالرو » در این دو کتاب و کتاب‌های بعدیش مطرح کرده است حل‌جی شود. آنهم با فکری کاملاً نو و با اسلوبی شیرین و با سادگی و اخلاص تمام ...

« آندره مالرو » معتقد است که انسان از آغاز تاریخ طبیعتاً مایل بسریچی از امر واقع و بهیچ‌وادی نرسد و موضوع موجود و اکتشاف مجهولات پیرامون خود بوده و آدیان، نیرومندترین وسیله برای تسکین این التهاب طبیعی و اطفاء این قلبیان غربی بشمار میرفته و بهیچین دلیل از فوق‌العاده آن در طی قرون و اعصار باقی مانده است. اما اینک که تمدن غرب به مرحله‌ای رسیده که احترامی برای عقاید و سنن مذهبی قائل نیست و حتی پایه‌هایی را که این تمدن بر آن استوار است از وقتیکه در ارزش آن نیز شکمی بدلهازم یافته اعتباری باقی نمانده است، وضع انسان و روح و شخصیت انسانی بوجهی متوال است؛ وضع یک فرد اروپائی یا غیر اروپائی که از فرزندان تمدن جدید است و تحت تأثیر هم‌جاث آزادانه‌تر گونه فیلو سوفی آن قرار گرفته چیست؟

« آندره مالرو » معتقد است که انسان جدید در مقابل دو امر قرار دارد: یا تسلیم بامر واقع و غوطه خوردن در این هرج و مرج اخلاقی و هریشان و بی‌شعوباری بی‌حدی که هیچ‌گونه شرم و حیالی در آن نیست ... و یا نشستن بپایه‌آل و عقل‌املی برای خدمت بروح خود و خدمت بجامعه بشری.

راه نخست طریق ضعف است و از این گذشته معتقدین آن احساس می‌کنند که انسان بهنگام پرداختن بکار شریفی در خود بازمی‌یابد. اما راه دوم راه طبیعی صاحبان روح‌های بزرگ و معتقدین باسائیت است و این طریقی است که « مالرو » برای اقره‌مانان خود برگزیده و زندگی و طرز تفکر و نوع فداکاری و شرافت ایمان آنرا تصویر کرده است:

« گسارین » در داستان « فاتحان » و « کیسو » در داستان « طبیعت انسانی » دو شخصیت از آن شخصیتها هستند که نمیتواند تسلیم زندگی بیهدف و بیشماری شوند که بشکل تکرار ملال آور شب و روز میگذرد. ایندو نفر از همان مرض رایج میبرند که « مرض قرن » نام دارد و با عقیده « مالرو » مرض دردگروهی از اشخاص در جمیع قرون و روزگار است.

این دنیا برای این گروه کفایت نمیکند. این دنیا اگر بایشان فرصت بکار بستن تمام قوای روحی و غریزه‌ی بیکار و مبارزه و مخاطره جویی را ندهد، ارزش ندارد ... و هر گاه نتواند افکار بلندی را در راه انسانیت محقق سازد زندگی ایشان نه‌موجبی

خواهد داشت و نه فایده ... و چون تمام مصائب جامعه امروز بشر ناشی از ظلم اجتماعی است و چاره آن ایجاد یک جامعه بشری است که عدالت اجتماعی و برادری انسانی در آن حکمفرما باشد، «آندره مالرو» مخصوصاً قهرمانان خود را از میان مردمان برگزیده است که در سیاست و اجتماع، صاحب نظریات ایده آلیستی هستند.

بنظر «آندره مالرو» اصلاح جامعه و برابری انداختن آن در طریقی که مقتضای روح عصر است وسیله ایست که بغير آن، راهی برای اصلاح در زمینه های علم و ادب و هنر و اخلاق وجود ندارد.

«گارین» در داستان «فانجان» نسبت به همه چیز متعرد است؛ نسبت به جامعه متعرد است. نسبت به تمدن غرب و مادیگری آن متعرد است. این تمدن و انترک میگوید و بچین می رود و در میان مردم انبوه آنجا تعلیمات خود را رواج میدهد و حق زندگی را بایشان میفهماند.

«گارین» نسبت به دین نیز متعرد است زیرا ادیان در نظر او در طی قرون معتزله ساحلی بوده که انقلاب و التهاب نفوس بشری همواره در آنجا آرام گرفته و آخرین نسلی و پناهگاه مردم منکوب و دلشکسته بوده است. زیرا چنانکه «آندره مالرو» میگوید چگونه کسیکه مثلاً بر سر است اگر بچنان قانونی و عدالت در آن و تمتع از نعمت ازلی آن امیدوار باشد، حاضر میشود که چشمه آب گوارا نزدیک شود و آنرا آلوده سازد؟

«گارین» میخواهد بطور واقع و شفاف معنی این کلمه زندگی کند. او میخواهد بهیشت را در روی زمین بشعق رساند زیرا او ایده ایست و مثل اهل معتقد است و یقین دارد که با منارزه و فداکاری میتوان آنرا بشعق رساند. او از مخاطرات امپیراسودوش بدوش آزادیخواهان چینی در انقلاب «کائون» با طیب خاطر میجنگد.

شخصیت «کیو» و شخصیت «چن» در وجود در داستان «طبیعت انسانی» نیز شبیه شخصیت «گارین» است. این دو دانشجو چینی مانند فردی مذهبی که بدینش ایمان دارد عدالت فنیه چین در جهان آفرین خواهمه ایمان دارند. این سه شخصیت قهرمانی بر اثر انگیزه های درونی خودشانرا با شدت هرچه تماشا در آن محیط انقلابی میافکنند و درین راه با طیب خاطر فداکاری میکنند زیرا ایده آل یا مثل اهل در نظر ایشان دینی مانند سایر ادیان است و دین نیز شهاده احتیاج دارد از اینروست که می بینیم «آندره مالرو» تفاوتی میان دین ایده آلیست و آن متدینین اولیه که تنها را میشکستند و بالاترین آرزویشان در زندگی آن بود که در راه عقیده خود شکنجه شوند، قائل نیست ... و تصویب روحیه این نوع جوانان پرشور و ایده آلیست که جامعه توانسته است فراتر بر جوش و خروش آنانرا درست توجیه کند، مهمترین جنبه کتابهای «مالرو» است که آنرا با قوت و ابتکار و تجدد ممتاز ساخته است.



ممکنست این سؤال پیش آید که چرا «آندره مالرو» صحنه حوادث بوداستان خود: «فاتحان» و «طبیعت اناس» را کشور چین قرار داده است؛ البته چین قبل از کمونیسم) و آیا در کشورهای باختری زمینه‌ای برای پیدایش اینگونه شخصیتها آماده نیست؛ و آیا بغیر از چین، «مالرو» جای دیگری را برای پیدایش و ظهور قهرمانان و کارهای قهرمانی مناسب ندیده است؟

«آندره مالرو» با جهان بیش وسیع خود نهتهای ملی و آزادیخواهانه را در هر جا که باشد دنبال میکند چنانکه خود شخصاً در نهضت آزادیخواهی چینیان بعد از جنگ بزرگ اول شرکت جست و موضوع دو کتاب نامبرده‌اش با الهام شد. همچنین در صفوف جمهوری خواهان اسپانیا قبل از جنگ بزرگ دوم داخل شد و پیش از خفه شدن آن جمهوری در نطقه، کتاب مشهورش بنام «آرزو» (۱) را درباره آن جمهوری جوانمردگ نوشت (۱۹۳۷) و «مالرو» درین کشور زنده در آرزوگاری که در گیرودار نهتهای ملی بود، زمینه‌ساز شدی برای آن نوع قهرمانانی یافت که همیشه قیافه آنها را در داستانش مصور می‌یابیم... «آندره مالرو» معتقد است که در غرب متأسفانه روح تعصب و «شونیزم» و وطنپرستی مفرط حکم فرماست. مرزها محدود و مایگی بر همه چیز چیره است و فرد پرستی یا «فردیت» در همه جا چشم می‌خورد. هر اروپا یا جهان باختر امروز از نظر «آندره مالرو» دو نوع مبارزه و کوشش بیشتر وجود ندارد. یکی مبارزه و کوشش دانشمندی که سالهای عمر را در راه اکتشافات علمی بپسازد و این جز در مقدر عده قلیلی از متخصصین علوم نیست... و دیگر کوششی و پیکار کارفرمایانی که هدفی جز گرد آوردن مال ندارند چنانکه سراسر زندگی را برنگ مادی دور از رحمت و شفقت در آورده‌اند.

اما... «آندره مالرو» معتقد است که مشرق زمین، این سرزمین‌های دور و پهنای که بینوایی مشترک و بدبختی عمومی مردم آنرا هم در ساخته و ایمان قوی و تکرار همگانی و حساسیت شدیدی دلها را بهم پیوند داده است، صحنه و زمینه‌ساز است برای اصحاب مبادی و عقاید شریف و بزرگ و مثل اهل و آینده‌الهای درخشانی که بزودی مردم را دلبسته و مرید می‌سازد و آنها را بمجرد اینکه احساس میکنند بگانه راه رهائی و نجات را یافته‌اند بقداکری و امیدارد زیرا مانند مؤمنی که بدین جدیدی ایمان آورده باشد و یقین دارد که این دین جدید برای تغییر مسیر زندگی او و تجدید آن آمده است، درهای مبادی و اصول نو می‌بایستد و قربانی میدهند.

جنگ اخیر و شکست فرانسه زمینه‌های وسیعی برای تحلیل شخصیت انسان در شرایط تازه و اماکنی غیر از اماکنی که حوادث داستانهای سابق «آندره مالرو» در آن اتفاق افتاده بود بوی الهام کرد. در اثناء جنگ کتاب «درختان گردوی التتورک» را نوشت و

چنانکه یاد شد این کتاب جلد اول از داستان مفصلی در سه جلد بنام «پیکار با فرشته» است.

«درختان گردوی آلتیور که» سه قسمت است؛ حوادث قسمت اول در ژوئن سال ۱۹۴۰ در یکی از زندانهای ناحیه «شارتر» فرانسه اتفاق می افتد.

در قسمت دوم، نویسنده زندگی پدرش را تا جنگ جهانی اول شرح میدهد و از آن در میابیم که پدرش متولد «آراس» بود و تا سال ۱۸۷۰ در آنجا میزیست و آنجا استاد دانشگاه اسلامبول و پس از آن مشاور ژنرال اوریانا میشود و سپس به معوریت افغانستان میرود و در بزمانی پس از اقامت درین کشورهای شرقی با آراس بازمیگردد و اندک زمانی پس از بازگشت با آراس، پدرش (پدر بزرگ آندره مالرو) بدرود زندگی میگوید.

در آراس در مباحثات آلتیور که شرکت میکند، این مباحثات در پیرامون مسائل معیشتی و کلیسایی قدیمی برهبری عمویش «والتر» دور میزند و نتیجه ای از فرزندان و دانشمندان و استادان کشورهای مختلف در آن شرکت میجویند.

در سال ۱۹۱۵ جنگ اورا بجهت «ویستول» میکشاند و در حمله بزرگی بکمت کازهای خفه کننده شرکت میکند. نویسنده درین صحنه پدرش را بر اثر مشاهده مناظری از توحش انسانی و نیز در نتیجه استشمام گازهای سمی، بیوشی در میدان جنگ زهامیکند تا شرح زندگی خود ببرد آید.

از اینجا قسمت سوم داستان آغاز میشود. سال ۱۹۳۹ است و نویسنده را سوارزره پوش و با زخم در میدان جنگ میابیم. مرگ دوستان و برادران و هموطنان اورا درو میکند و او معجز آسا جان سالم از کارزار بدر میبرد. او گروهی که کشته نشده اند، در پرتو فجر جدید زندگی از میدان مرگ، میدان حیات باز میگردند. چشمان آنها آنچه را که در گذشته دیده فراموش کرده است و جز زمان حاضر چیزی بازمیشمارند. در اینجا داستان «درختان گردوی آلتیور که» نخستین جلد در میان مفصل «پیکار با فرشته» پایان میرسد.

از آغاز این داستان نیز در آن زندان توحش مجز از جهان خارج می بینیم که «آندره مالرو» با زخم موضوع اساسی و با آنچه در تمام آثارش مورد نظر اوست یعنی به «انسان» پرداخته است. او خود میگوید: «سالهاست که بعنوان یک نویسنده، هیچ چیز ذهن مرا بخود مشغول نساخته جز یک موضوع که آن عبارت از «انسان» است. انسان موضوع اساسی هنر منست» و هنگامیکه «آندره مالرو» زندگی پدرش را برای ما شرح میدهد و طرز برخورد های اورا با «انسان» تعریف میکند؛ می بینیم این همان موضوعی است که ذهن پدر اورا نیز همواره بخود مشغول میداشته است.

«آندره مالرو» در شرح زندگی انسان، موضوع مرگ و قساوت های بشری و فضا و قدر

و مجهول سرنوشت را مورد بحث قرار میدهند و زبان پدرش میگوید: «معمای بزرگ این نیست که ما را بیعلاخه و حساب در میان مواد منفجره و در وسط اجرام رها کرده اند بلکه آنست که مادرین زندان از وجود خود تصاویری برای گول زدن خود میسازیم». این معماست که مباحثات آلتبورگ میخواهد برده از آن بردارد.

مناقشه بر سر این مسئله است: آیا ممکنست حدود معینی برای معنی کلمه انسان

وضع کرد؟ انسان بمعنای حقیقیش جرافسانه چیزی نیست؛ رویائی است در ذهن متفکر... ما از انسان چه میدانیم؟ شاید هیچ! حتی علم و معرفت نیز چیزی از او به ما نمیآموزد بلکه در نهایت سادگی به ما میآموزد که ماهیت مرد عالم بقدری که صاحب علم است چیست! فقط ما میدانیم که وقتی متولد شدیم، اختیاری از خود نداشته ایم و هنگامی که نیز اختیاری از خود نخواهید داشت همچنین پدر و مادرمان را ما انتخاب نکردیم و از ما در قبال روزگار و در برابر زمان کاری ساخته نیست و میان ما و جهان فاصله ای هست. هنگامی که میگویم انسان باشدت هر چه تمامتر وجود تقدیر را احساس میکند، مقصودم اینست که او با حرارت تمام نگاه و بیگانه حس میکند که کائنات از وجود او و جامعه سرنوشت او اشنائی ندارد!

این احساس تلخ انسان و توجه او به عزت و تنهاییش درین جهان، او را بسوی اعتقاد بقضای قدر و استمداد از اوها و خیالات میکشاند تا برای زندگی اش موجب شر باشد و بدان رضاداد... و بنظر «آندره مالرو» این نیست مگر نتیجه از هم گسیختگی روابط اجتماعی در زندگی کنونی و تجاوز و تعدی مدام برستی نسبت به هر گونه اعتبار دیگر زندگی، تا جائیکه ارزشهای بشری از میان رفته و بی اشنائی و اهانت بکرامت و عزت انسان و حیات او و فداکاریهای او واسطه نیل به منافع است. شخصی در عصر حاضر گردیده است: «عصری که «آندره مالرو» بحق نام آنرا «عصر ذلت» یا «عصر تحقیر بشر» (۱) نهاد و آنرا عنوان یکی از کتابهای جاودان خود قرار داده است.

فنا و قدری که در داستانهای «مالرو» بیان بر میخوریم، عبارت از آن پناهگاه فامضی است که انسان وقتی بشنائی و وجودیت و بی پناهی خود در دنیا بر میبرد و مطالبه و مطالب بر او روی میکند و تفسیر و تعلیلی برای آنها نمیتواند قائل شود، بدان پناه میبرد... و برای آنکه اسانرا از جنگ بعد قدری برهائیم و شخصیتش را آزاد سازیم و اعتبار از دست رفته اش را باو باز گردانیم - بعقیده «مالرو» - باید اجتماعی برای او بسازیم که در آن قوانین علمی و منطقی و اخلاق حکومت کند و انسان در سایه آن بتواند وجود خود را حس کند و در آغوش آن دریابد که او برای جامعه و جامعه برای او کار میکند و میگوید.

وجود چنین اجتماعی بشعق نمی‌یوندد مگر با پیدایش نظامی که قوام آن عدالت اجتماعی و برادری بشری باشد و در سایه آن، قوای فرد و جنبه‌های مختلف شور و نشاط و فعالیت او آشکار گردد تا بدین ترتیب بتوان پیشروی عقل بر قوای قهار طبیعت غلبه کرد و آنرا به خدمت انسان درآورد نه آنکه در راه نابودی او گماشت.

سبک «مارو» سبکی حزمین و عمیق مانند نوع تفکر اوست. اما هنرش رفیع و پاشکوم است و او در سایه این هنر توانسته است در صفت مقدم نویسندگان پیشروی این عصر فرار گیرد. بطور کلی آثار «آندره مارو» لیریز از جهان بینی وسیعی است که او را در غم و اندیشه گرفتاری‌های بزرگ انسان نشان می‌دهد. غم که «مارو» همواره در راه انسانیت و رستگاری انسان در دل دارد ...

پایان



اشراق جهان جمله چو نقشی است بر آب  
 و آن آب نه آب بلکه موجی ز سر آب  
 و آن موج نه موج بل خیالی در خواب  
 و آن خواب نه خواب خواب مستان خراب

این همین